

سفرنامه کلودیوس جیمز ریچ

(از نینوا تا تخت جمشید)

ترجمه و تعلیق: فرامرز آقابایگی



مؤسسه انتشارات نگاه



سفرنامهٔ گلودیوس جیمز ریچ

(از نینواتا تخت جمشید)

سرشناسه	ریچ، کلاودیوس جیمز، ۱۷۸۷-۱۸۲۱ م. Claudius James Rich
عنوان و نام پدیدآور	سفرنامه کلاودیوس جیمز ریچ (از نینوا تا تخت جمشید) / [ویراستار هیزویدو]؛ ترجمه و تعلیق فرامرز آقابیکگی.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات نگاه، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	۲۹۶ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۴۲۱-۲
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Narrative of a residence in Koordistan, and on the site of ancient Nineveh; with journal of a voyage down the Tigris to Bagdad and an account of a visit to Shirauz and Persepolis.
موضوع	خاورمیانه -- سیر و سیاحت Middle East-- Description and travel
موضوع	ریچ، کلاودیوس جیمز، ۱۷۸۷-۱۸۲۱ م. -- سفرها
موضوع	Rich, Claudius James -- Travel
موضوع	سفرنامه های انگلیسی English Travelers' writings
شناسه افزوده	هیزویدو، ویراستار
شناسه افزوده	His Widow
شناسه افزوده	آقابیکگی، فرامرز، ۱۳۵۸-، مترجم
رده بندی کنگره	DS۴۸/۵
رده بندی دیویی	۹۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۲۲۲۸۸۴

سفرنامه گلودیوسی جیمز ریچ (از نینوا تا تخت جمشید)

ترجمه و تعلیق:
فرامرز آقابییگی



مؤسسه انتشارات نگاه
«تأسیس ۱۳۵۲»

سفرنامه کلودیوس جیمز ریچ

(از نینوا تا تخت جمشید)

فرامرز آقاییگی

ویراستار: پروین حیدری
صفحه‌آرا: اکرم زنوبی

چاپ اول: دی ۱۴۰۲
چاپ: حمیدا
شمارگان: ۲۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۴۲۱-۲

حق چاپ محفوظ است.



مؤسسه انتشارات نگاه
«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
فروشگاه: خیابان کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰
تلفن: ۸۸۴۹۰۱۳۸-۸۸۴۹۰۱۹۵

negahpub1@gmail.com

🌐www.negahpub.com 🌐negahpub 🌐newsnegahpub

تقدیم به یاد و خاطرهٔ دکتر مسعود جوادی؛
به پاسِ زندگی پُربار و سراسر انسانی‌اش

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۹	اقامت در کردستان
۱۹	فصل اول
۴۷	فصل دوم
۶۳	فصل سوم
۷۷	فصل چهارم
۹۵	فصل پنجم
۱۱۰	فصل ششم
۱۲۵	فصل هفتم
۱۵۱	فصل هشتم
۱۶۷	نامه اول
۱۸۰	نامه دوم
۱۹۷	نامه سوم
۲۱۷	نامه چهارم
۲۲۲	نامه پنجم
۲۵۷	پیوست ها
۲۵۹	الف) تصاویر سفرنامه
۲۷۳	ب) برافزوده ها
۲۷۹	منابع
۲۸۳	نمایه اشخاص
۲۸۹	نمایه اماکن

مقدمه مترجم

بعد از ترجمه جلد اول سفرنامه کلودیوس جیمز ریچ به قلم دکتر حسن جاف و تصحیح آن توسط نگارنده این سطور، همچنان در این دغدغه بودم که روزی بتوانم جلد دوم سفرنامه را نیز به فارسی برگردانم و به زعم خود، این کارِ ناتمام را به پایان برسانم، البته در کنار احساس این ضرورت و علاقه‌ای که به ریچ پیدا کرده بودم، استقبال خوانندگان از جلد اول سفرنامه را هم نباید نادیده گرفت که به سهم خود مشوقی برای ادامه راه شدند. در جلد اول سفرنامه، مترجم و مصحح در باب ریچ و مسافرتش، سبک کار و مأموریت او مطالبی در مقدمه آوردند که در اینجا نیازی به بازگویی آنها نیست؛ اما در اثنای ترجمه جلد دوم سفرنامه، به نمونه‌هایی برخوردیم که شاید بیان و طرحشان به شناخت ما از ریچ کمک کند.

شاید گزاف نباشد اگر بگوییم ریچ در ثبت مشاهدات و گزارش سفر خود بی‌هقی‌وار دیده‌هایش را با جزئیات توصیف کرده است، او از کنار هیچ چیزی بدون ذکر آن رد نشده و همه چیز از نظر او اعم از ماسه سنگ، رودخانه، تپه، دشت، کوه، اماکن تاریخی، عتیقه‌جات، نسخ خطی، کتیبه‌ها، جهات جغرافیایی، نوع باده‌ها، محصولات، اسامی همراهان، دمای هوا، حالات و روحیات نزدیکان و رفتار غریبه‌ها مهم و شایسته توجه بوده است.

ریچ شخصیت‌ها را مانند داستان جلومی‌برد؛ مثلاً سرگذشت عمرآقا (مهماندارش) که در جلد اول نامش را به کرات ذکر کرده و او را ستوده بود، در این جلد هم پی می‌گیرد، تا خواننده را از سرنوشت او آگاه کند. در نهایت این دو در اریل، در ۲۶ اکتبر سال ۱۸۲۱ برای

همیشه از هم خداحافظی می‌کنند. نکته دیگر درباره داستان وار بودن سفرنامه اش این است که وقتی مسئله یا نکته‌ای را درباره کسی یا چیزی بیان می‌کند، آن مطلب را در ادامه یادآوری و دنبال می‌کند؛ مثلاً وقتی عمرآقا قرار بوده با وساطت ریچ، املاکش را باز پس بگیرد، می‌گوید عمرآقا را در سلیمانیه دیده و درخواستش مبنی بر استرداد زمین با شکست مواجه شده است. کوتاه سخن اینکه ریچ سر رشته بحث‌ها را در دست دارد و این دقت و نظم در ثبت یادداشت به کار او امتیاز ویژه‌ای بخشیده است.

در جاهایی که مطمئن نیست، از لفظ «به گمانم» استفاده می‌کند، آنجا که نامی را نفهمیده، به صراحت گفته نتوانستم نامش را بفهمم؛ یعنی همین طور از روی حدس، چیزی را یادداشت نکرده است. مواردی هم هست که می‌گوید به من اطلاع داده‌اند فلان کوه یا محل را چنین می‌گفتند که به این ترتیب احتمال اشتباه را در گزارش خود به حداقل می‌رساند. این ریزه کاری‌ها در مجموع سفرنامه او را مورد اطمینان و قابل اعتنا می‌کند. ریچ از ذکر افسانه‌ها و روایت‌های محلی هم که شنیده، صرف نظر نمی‌کند و به رغم اینکه در درستی‌شان شک دارد، باز آنها را در گزارش سفر خود آورده است و همین تا حدی روشن می‌کند که در آن دوره چه افسانه‌هایی بین مردم رواج داشته یا دست کم نظرگاه و باور ساکنان به برخی مسائل چگونه بوده است.

دقت در ثبت یادداشت‌ها مشخصه اصلی سفرنامه اوست. هرچه را دیده بی‌کم و کاست با خواننده در میان گذاشته و ظاهراً از هیچ نکته‌ای، ولو از نظر ما کم‌اهمیت، فروگذار نکرده است؛ برای نمونه، به شدت در ثبت طی مسافت دقیق بوده است؛ مثلاً نوشته ۵ ساعت و ۵۵ دقیقه، نه شش ساعت. در حالی که اگر همچنین می‌گفت، خواننده اصلاً متوجه نمی‌شد. این احساس مسئولیت در ثبت یادداشت‌ها، سبب اعتماد و همراهی خواننده می‌شود. او همچنین در بیان جهات جغرافیایی مسیر سفر، کوه‌ها، بناها و مکان‌ها بسیار دقیق گزارش داده است؛ به گونه‌ای که گویی با دقت دوربین پیشرفته سروکار داری. از کلی‌گویی دوری می‌گزیند؛ برای مثال نمی‌گوید مردم در حال برداشت محصول بودند، بلکه نوع محصول را هم ذکر می‌کند؛ مثلاً در حال برداشت پنبه یا برنج بودند که این خود امروزه برای بررسی کشت محصولات منطقه‌ای در گذشته، موضوع جالبی است. اگر با کاروانی در بین راه برخورد می‌کند، دقیقاً بار کاروان و مقصدش را بیان می‌کند. کنجکاوی و دقت او خوراک مردم را هم شامل شده است؛ برای نمونه می‌گوید: «ماده اصلی خوراک در قلمرو

موصل، به ویژه در میان دهقانان، پلوی بلغور است و آن از گندم تهیه می شود...» به همین سیاق، می توان موارد بیشتری را درباره مشاهدات دقیق او اضافه کرد.

در پاره ای موارد، گزارش هایش درباره آثار باستانی، صومعه ها، اقلیت ها و عشیره ها را می توان یکی از منابع دست اول و مهم دانست و از آن بهره گرفت؛ مثلاً درباره ایزدیان در فصول ۵، ۶، ۷، مختصر و مفید، اطلاعات ارزنده ای درباره زنان ایزدی، محل سکونت ایزدیان، روستاهای آنها و رؤسایشان ارائه داده است که شاید در هیچ منبع دیگری به این دقت نیامده باشد. براساس آنچه خود می گوید، در بازدید از برخی اماکن، او اولین نفر بوده که توانسته است مشاهداتش را به ثبت برساند: «من به واسطه اهتمام محمود چاووش، متوجه ویرانه های اطراف قصر شیرین شدم که تا به حال هیچ اروپایی از آنها بازدید نکرده بود. من یک راهنما را انتخاب کردم تا راه را به ما نشان بدهد». ریچ در شرح و توصیف «صومعه ربان هرمزد»، ضمن ارائه جزئیات مهم درباره ساکنان و موقعیت آن، گاه بیانش پهلوی به شعر می زند: «نه صدایی شنیده می شد و نه نشانی از زندگی دیده می شد، اما برخی هیکل های تیره گون راهبان که از سکونتگاه های بلند خود به ما نگاه می کردند، چون چشمان عقاب بر پرتگاه معلق بود...»

در کنار این روحیه جزئی نگر و مصمم ریچ، ما در میان متن سفرنامه گاه گاه با روحیه شوخ و بذله گوی او هم آشنا می شویم که در خلال یادداشت های پرازاسامی خاص، جهات جغرافیایی، دشت، تپه و کوه، این دست نکات غزو و طنزآمیز سبب انبساط خاطر است؛ مثلاً شرح اطوار جالب سرقاطرچی شان به نام علی عسکر از زبان ریچ بسیار شیرین و بانمک بازگو شده است. در جای دیگری با کنایه می نویسد: «صدای شیپور قرارگاه دیده بانی، باعث طنین صدا در کوه ها می شد و اردوگاه ما ظاهری بسیار رزمی و بابا بهت به خود گرفته بود. خوشبختانه ما فرصتی برای نشان دادن قهرمانی خود نداشتیم.» بی شک ریچ توانسته از ظرافت مستتر در این نوع بیان، در جای خود، همسوبا یادداشت ها، چون چاشنی بهره گیرد.

ریچ ظاهراً اهل تشریفات نبوده و دوست داشته همه امور طی روندی عادی پیش برود؛ از این رو، عموماً استقبال ها را اسباب دردسر و مزاحمت دانسته و آرزوی دوری جستن از این نوع مراسم را داشته است؛ برای نمونه، هنگامی که نزدیک شهر اربیل، با نایب حکمران در

رأس حدود سی چهل سوار ترک، همراه با چاووش و نقاره چی ملاقات کرده است، می نویسد: «به راحتی می توانستم از این پیشوازی چشم پوشی کنم؛ زیرا قبل از اینکه به مکان مورد نظر بیایم، جایی که ساعت سه و نیم به آنجا رسیدیم، نزدیک بود در غبار خفه شویم.»

با توجه به محتوای جلد اول سفرنامه ریچ، مربوط به کردستان، بدیهی است ریچ با کردها بسیار صمیمی شده و خود را پیش آنها نه غریبه، که دوست تلقی کرده است، بنابراین طبیعی است که در جلد دوم سفرنامه هم این محبت و علاقه ریچ نسبت به کردها جا به جا خود را نشان دهد و همچون خاطره ای شیرین از همراهی شان یاد کند. در این باره، هر چیزی می تواند برایش یاد کردستان را زنده کند؛ مثلاً او با نوشیدن دوغی در حوالی کازرون می گوید نوشیدن این دوغ «مرا به یاد کردستان عزیزم انداخت». پیدا است که خطاب عزیز چقدر عمق صمیمیت را نشان می دهد. هنگام حرکت به طرف شیراز، باز از کردستان یاد می کند و می نویسد: «اکنون منطقه زیبا شده بود و همان طور که می توانستم بینم، مرا به یاد کردستان خودم انداخت.» طوری با کردستان عجین شده که آن را بخشی از خود می داند و برایش همانند وطنی می ماند که از آن جدا افتاده است. بنابراین، ریچ چه در قالب یادکرد، چه در مواجهه با مردم دیگر یا در مقام قیاس، جا به جا از کردها ذکری به میان آورده است.

ریچ در جمع بندی دیده ها و شنیده ها، در نهایت نظر خود را اظهار می کند؛ مثلاً اینکه ویرانه های برجای مانده در نینوا چه کاربردی داشته اند و آیا وسعت آنها (محوطه باستانی نینوا) برای پادشاهان آشور کافی بوده است، سؤالاتی است که خود در متن سفرنامه به آنها پاسخ داده است. درباره کاخ های قصر شیرین و حوش کوری، براین باور بوده که آنها «کاخ های شکار» پادشاهان ساسانی بوده اند. او گاهی از مطلعین یا کدخداها و اهالی روستا درباره آثار باستانی و اکتشافات منطقه سؤال می کند تا شاید به نکات و اطلاعات تازه یا تکمیل کننده ای در راستای پرسش های مدنظرش برسد: «دیروز از روستای شیخ احمد به محل سکونت خود در باغ پاشا بازگشتیم و امروز صبح به ملاقات پاشا رفتیم. او به من اطلاع داد که خودش در ربان هرمزد، در غاری چند استخوان و به ویژه جمجمه های بزرگ پیدا کرده است. به نظر می رسد این امر تأیید کننده نظر من است که این غارها احتمالاً دخمه یا محل دفن بوده باشند.»

یادداشت‌های ریچ در برخی موارد مانند وبای شیراز، از تک‌نگاری‌های دقیق و شاخصی است که ما با آن به خوبی از ترس و وحشت مردم و بی‌عملی حاکمان مطلع می‌شویم. او در ایام شیوع بیماری شاهد احوال مردم بوده و روزه روز گزارش بیماری را هرچند موجز یادداشت کرده و حتی برای حمایت از آنها در شهر مانده است، درحالی‌که والی و وزیر به جای ساماندهی امور، فرار کرده‌اند و شهر را به امان خدا سپرده‌اند! امروزه برای خواننده گزارش‌های ریچ همچون سکناس‌های فیلمی هستند، گویا و ملموس است.

نکته دیگری که در سفرنامه ریچ می‌توان به آن اشاره کرد، ذکر نام خلیج فارس است. اگرچه کاربرد این نام تاریخی‌ای طولانی دارد، اما ذکر آن از زبان سیاحان و مأموران سیاسی کشورهای دیگر هم در جای خود مهم است. با توجه به سال ورود ریچ به ایران، یعنی ۱۸۲۱م، معلوم می‌شود این خلیج همچنان با این نام در مکاتبات و نوشته‌ها ثبت می‌شده است و البته تاریخ دوسده پیش هم در کنار دیگر سوابق تاریخی، می‌تواند مهر تأییدی بر تداوم این اسم از زمان گذشته تا حال باشد.

براساس شمار منابعی که ریچ در اثناي یادداشت‌هایش به آن استناد می‌کند، او مطالعات گسترده‌ای درباره منطقه‌ای که در آن سفر کرده داشته است و طبق همین اندوخته‌ها، گاه درباره اماکن و رویدادها حدسیاتی زده و به تناسب موضوعات مطرح در سفرنامه، گاه از آثار سیاحان و منابع دیگر هم برای ایضاح و تکمیل نظرات ریچ استفاده شده است. در این میان، برخی از این سیاحان و مأموران سیاسی (مانند جورج ناتانیل کُرنز و سیسیل جان ادموندز) مشخصاً مطالبی درباره ریچ اظهار کرده‌اند.

نکاتی درباره این ترجمه

پاراگراف‌ها طبق متن اصلی آورده شده است که بر این اساس، شاید یک پاراگراف گاه یک سطر یا دو سطر باشد و گاه تا یک صفحه به درازا بینجامد. در هر صورت، متن اصلی معیار چیدمان فارسی بوده است. بی‌شک ضبط دقیق و بی‌اشتباه همه اسامی خاص کتاب کاری دشوار است، تا جایی که ممکن بوده، بنا بر درست‌نویسی اسامی بوده است، با این حال، برای جبران خطا در بازنویسی ثبت اسامی خاص، معادل لاتین آنها را هم در پاورقی آورده‌ام، تا خواننده در صورت لزوم، به اصل کلمه در متن دسترسی داشته باشد و

بداند منظور مترجم دقیقاً چه بوده است. البته گاه عبارات و اصطلاح‌هایی هم به این شیوه در پاورقی ارجاع داده شده است.

برای اینکه خواننده بداند عکس‌های مندرج در بخش پیوست‌ها متعلق به کدام بخش سفرنامه است، در ذیل هر عکس تاریخ مربوط به آن عکس (مثلاً ۲۷ مارس) آورده شده است که خواننده می‌تواند به سهولت تصویر مربوط به هر تاریخ را پیدا کند.

همچنان که در پایان فصل اول ذکر شده، این سفرنامه فقط ذکر احوالات مسیر سفر نیست، سفرنوشت یا به عبارت دقیق‌تر، مجموعه یادداشت‌هایی است که طی بازدید و بررسی از اماکن و آثار باستانی فراهم آمده که در خلال آن، گاهی ریچ به ارتباطات خود با مردم حین سفر هم اشاره می‌کند، ولی بیشتر به قصد ثبت و اندازه‌گیری و بررسی بناهای قدیمی و جمع‌آوری نسخه‌های خطی و عتیقه‌جات انجام شده است؛ به همین علت پراز ذکر تپه، کوه، گردنه، جهات جغرافیایی، ابعاد، اندازه و فواصل است؛ برای مثال، واژه «تپه» در جلد دوم این سفرنامه ۱۳۰ بار آمده است و به دلیل این فراوانی، عجب نیست به آن عنوان «سفرنامه تپه‌ها» را هم داد! درواقع خواننده با سفرنامه‌ای عادی روبه‌رو نیست، بلکه هم‌زمان سفرنامه‌ای تحقیقی را هم در برابر خود دارد.

هرافزوده‌ای در متن اصلی با [...] مشخص شده است و برای تفکیک پاورقی‌ها از این اختصارها استفاده شده است: مترجم [آ]؛ همسر ریچ [ه.ر.]؛ مترجم عربی [ع] و نویسنده پاورقی‌های بدون نشان اختصار خود ریچ است. البته در جاهایی چون هم‌زمان از دو یا سه نفر مطلب در پاورقی آورده شده، برای احتراز از اشتباه و تفکیکشان، برای پاورقی‌های خود نویسنده هم نشان اختصاری [را] قید شده است.

این نکته هم باید ذکر شود که در متن کتاب، منظور از تُرک‌ها تُرک‌های عثمانی است. در کنار تلفظ فارسی برخی اسامی، گاه تلفظ کُردی آن هم در پاورقی ذکر شده است؛ زیرا درباره برخی اسامی و عبارت این سفرنامه، در جلد اول توضیح داده شده، بنابراین برای پرهیز از تکرار، هر جا که لازم بوده، به جلد اول سفرنامه ارجاع داده شده است.

اما درباره عنوان سفرنامه.

۱. مترجم عربی این پاورقی‌ها را جزء الحاقات «ناشر» ثبت کرده است.

نام سفرنامه در متن اصلی به این صورت است:

Narrative of a residence in Koordistan: and on the site of ancient Nineveh; with journal of a voyage down the Tigris to Bagdad and an account of a visit to Shirauz and Persepolis

(روایت اقامت در کردستان و منطقه باستانی نینوا با روزنوشت سفر به پایین دجله تا بغداد و شرح بازدید از شیراز و تخت جمشید)

با توجه به اینکه قسمت‌های آغازین سفرنامه درباره نینوا و ویرانه‌های آن است و بخش پایانی آن حاوی شرح سفر به شیراز و تخت جمشید، برای پرهیز از طولانی شدن عنوان کتاب، جلد دوم را با این عنوان کوتاه نام‌گذاری کردم: «سفرنامه کلودیوس جیمز ریچ (جلد ۲)؛ از نینوا تا تخت جمشید». البته در مؤخره سفرنامه، بخش دیگری هم تحت عنوان «شرح سفر به خرابه‌های زندان، قصر شیرین و حوش کوری» آمده و چون این بخش هم مرتبط با ایران و عراق است، پس با عنوان کتاب مغایرتی ندارد و آن را پوشش می‌دهد. برافزوده‌ها: تصاویر برافزوده که شامل عکس و نقشه است بیشتر برای عینی کردن آنچه ریچ در نظر داشته، در پیوست‌ها آورده شده است. ضمن اینکه در پاورقی‌ها به این برافزوده‌ها ارجاع داده شده، در زیر هر تصویر هم در پیوست‌ها، ارتباط آن با فصول سفرنامه یادآوری شده است که خواننده با مراجعه به آنها می‌تواند منظور ریچ را بهتر درک و دریافت کند.

درباره ترجمه گردی سفرنامه

لازم به ذکر است که ترجمه‌ای از سفرنامه ریچ (جلد دوم) با عنوان گه‌شتنامه‌ی ریچ به‌تور کردستان (سفرنامه ریچ به کردستان)^۱، را محمدامین حسین علی (مینه)، به زبان گردی برگردانده است که متأسفانه سطحی و دور از دقت لازم برای نوشتاری کارآمدی است و حجم نواقص و اشتباهات راه‌یافته در آن فراوان‌تر از آن است که همه در گفتار آید؛ اما به برخی موارد در اینجا اشاره می‌شود تا مخاطب حدیث مجملی از این مفصل را دریابد.

۱. گه‌شتنامه‌ی ریچ به‌تور کردستان (۲۰۱۲)، وه‌رگیرانی محمه‌ده‌مین حسه‌ین عه‌لی (مینه)، چاپ اول، اربیل: وه‌زاره‌تی پژوهنیری و لاوان.

پیش از هر چیز نام کتاب (سفرنامه ریچ به کردستان) اصلاً با محتویات سفرنامه مطابقت ندارد. خواننده تصور می‌کند ریچ کل سفرش را در کردستان سپری کرده است، درحالی که می‌دانیم کردستان بخشی از مسیر سفر ریچ بوده و جز آنجا، او به نینوا، موصل، تکریت، سامرا، بغداد، بصره، بوشهر و شیراز هم سفر کرده است، پس این عنوان، چون مشتمل بر کلیت مطالب کتاب نیست، نمی‌تواند برای کتاب عنوان درخوری باشد.

امروزه یکی از کارهای لازم در تحقیق و ترجمه، ذکر معادل اسامی خاص در پی نوشت یا پاورقی هاست که مترجم متأسفانه هیچ معادلی برایشان ارائه نداده؛ همچنین در پایان کتاب، هیچ نمایه‌ای برای اماکن و اشخاص نیاورده و در پاره‌ای موارد، جمله پاراگراف‌ها را جابه‌جا کرده است؛ مثلاً دو سطر انتهای پاراگرافی به پاراگراف بعدی انتقال داده شده یا گاه دو پاراگراف با هم آمده است. رعایت نکردن پاراگراف بندی و درهم ریختگی ابتدا و انتهای کلام ریچ را متفاوت می‌کند و برای ارجاع به آن هم راحت نیست. گاه اعداد و ساعت برعکس شده‌اند؛ برای نمونه ساعت ۰۸:۴۵، شده ۵۴:۸۰ که برای خواننده مشکل‌ساز است. در بخش تصاویر سفرنامه، عکس مربوط به «ویرانه‌های نینوا» (شکل ۲)، در ترجمه نیامده است.

با توجه به اینکه سفرنامه اسامی خاص و مسائل تاریخی فرهنگی فراوان دارد، لازم بود مترجم جا به جا برای پاره‌ای از موارد که ممکن است برای برخی خوانندگان ناآشنا و نامفهوم باشد، توضیحاتی در پاورقی اضافه می‌کرد؛ اما متأسفانه در این باره هیچ توضیح و تعلیقی اضافه نکرده است.

مترجم برای پاره‌ای از اسامی خاص؛ مانند Kermalis, Damlamajeh, Persepolis تلفظ‌های متفاوتی ارائه کرده است؛ یعنی تکرار اسامی خاص در یک متن با دوشیوه ثبت شده است و این بی‌نظمی در انتخاب یک تلفظ (آن هم اشتباه)، خواننده را گیج می‌کند که بالاخره کدام یک درست است!

مترجم عبارات و کلماتی را هم اشتباه ترجمه و معنی کرده است: واژه Saree Boolak را «سه‌ری‌په‌ش» (کله سیاه / سر سیاه) معنی کرده است، درحالی که این کلمه همان ساری‌بلاغ است؛ یعنی چشمه زرد که ریچ در ادامه آورده است: yellow spring. پس واژه ربطی با black و head ندارد!

مترجم واژه dakhmehs را تحت الفظی همان «داخمه‌س» معنی کرده است، درحالی که می‌توانست همان واژه مرسوم دخمه را بنویسد و با این معادل برسختی کار خواننده چیزی نیفزاید! در جای دیگر واژه marygolds را همان «ماری‌گولداس» معنی کرده، درحالی که معنی یا معادل آن «گل همیشه بهار» است. او همچنین یاس رازقی (Razki) را «رازکی» نوشته است که درست نیست. در عناوین فصل دوم، «چاه تیسبه» Thisbe's Well به «شوورایه‌کی به هیز» (بارو یا حصاری محکم) معنی شده که کاملاً بی‌معناست. عبارت Kisseh Nimrod (قصه نمرود) را «کیسه نمرود» ترجمه کرده است. در اینجا نمونه‌های دیگری هم به اختصار آورده می‌شود و هم‌زمان درست آنها نیز در داخل پرانتز ذکر می‌شود:

247 p (Bahram)؛ بحرین (بهرام)

269 p (Itchee)؛ آلیچی / آلیچی (ایلچی)

272 p (haram)؛ حرام (حَرَم)

17 p (Caracalla)؛ قاراقه‌للا (کاراکالا)

77 p (galimatias)؛ گالی‌ماتیا (سخن بی‌سروته)

66 p (Tumuli)؛ تُمولی (تپه)

108 p (Gibbon)؛ میمون (گیبون)

Decline and Fall of the Roman Empire (p 108)؛ نام کتاب ادوارد گیبون تحت الفظی به ویران شدن امپراتوری روم معنی شده، درحالی که عنوانش «انحطاط و سقوط امپراتوری روم» است.

108 p (Parthian)؛ پادشاهان فارس (اشکانیان)

204 p (calioon-bearer)؛ کالیون (قلیون / قلیان)؛ من این عبارت را «قلیان‌دار» ترجمه کرده‌ام.

199 p (rhododendrons)؛ گیاه همیشه‌سبز (خرزۀ هندی).

نمونه‌های دیگر از اسامی خاص که مترجم اشتباه ثبت و بازنویسی کرده و درست آنها در پرانتز ذکر شده است:

کاؤزون (کازرون)، تنجی ترکان (تنگِ تُرکان)، کوتالی کماریچ (کُتلِ گمارج)، داولکی (دالکی)، بوراوزگون (بَرازجان / برازجون)، پریی زن (پیرزن)، آرگون، آرژن (ارجون / آرژن)،

دارابگورد (دارابگرد)، مورگاب (مُرغاب) آراکسس (آراکس)، لکس (لیکوس)، سوجهس شوخ (سوق الشیوخ) ...

جا افتاده‌هایی هم در ترجمه هست؛ مثلاً در فهرست عناوین فصل اول، دو عنوان جا افتاده است: Ruins of Nineveh - Arrival at Mousul (ویرانه‌های نینوا، ورود به موصل). در انتهای یادداشت روز ۲۱ اکتبر، ساعت و درجه‌ها، جابه‌جا و یکی هم از قلم افتاده است: Thermometer: 6 a.m. 56° ; 2 p.m. 84° ; 10 p.m. 64°
برخی دیگر از جا افتاده‌ها:

when in a moment he took him at his word. P 5

It is broken and lilly all the way, but there is no mountain to pass. P 11

belonging to Hajee Cossim Bey, a little south-west of the town. P 15

N aokor is descriptive of the situation of the province. P 19

which we had agreed to call Thisbe's Well. P 41

I wondered to see how they ploughed ground which seems to consist almost entirely of loose pebbles. P 43

ترجمه عربی سفرنامه

همان‌طور که در مقدمه ترجمه فارسی جلد اول آمده^۱، سفرنامه ریچ را سرلشکر بهاء‌الدین نوری از انگلیسی به عربی ترجمه کرده که شامل جلد اول سفرنامه به همراه فصل اول از جلد دوم و همچنین شش پیوست است.^۲ به این ترجمه هم توجه شده و در مواردی مانند اسامی خاص، به آن اشاره و ارجاع داده شده است.
در پایان امیدوارم ترجمه این سفرنامه، به رغم نواقص، بتواند دریچه‌ای به شناخت ما از گذشته بگشاید و ما را به درنگ در برخی مسائل وادارد.

فرامرز آقاییگی

یزد، ۱۴۰۱ شمسی

۱. ریچ، کلودیوس جیمز (۱۳۹۸)، *سفرنامه کلودیوس جیمز ریچ (بخش کردستان)*، ترجمه و تعلیق حسن جاف، تصحیح فرامرز آقاییگی، ج ۱، تهران: انتشارات ایران‌شناسی.

۲. ریچ، کلودیوس جیمز (۲۰۰۸)، *رحلة ریچ المقيم البريطانی فی العراق عام ۱۸۲۰ إلى بغداد، کردستان، ایران*، ترجمه اللواء بهاء‌الدین نوری، بیروت: الدار العربیة للموسوعات.

اقامت در کردستان

فصل اول^۱

عزیمت از سلیمانیه؛ توصیف منطقه؛ روستای دَرگَزین؛ عمرآقا؛ پسرش؛ گردنه دربند؛ ترک کردستان؛ اخبار سلیمانیه؛ ناامیدی عمرآقا؛ دشت زیبا؛ دهکده‌ها؛ تپه دست‌ساز؛ رودخانه گابروس یا زاب کوچک؛ آلتون‌کوپری؛ خیمه‌گاه فارس‌آقا؛ مهمان‌نواز نبودن؛ مشاهده اربیل برای اولین بار؛ توصیف شهر؛ دشت اربیل؛ گوگمل؛ کوه مقلوب؛ روستای کلک‌ایزدی؛ رودخانه زاب یا لیکوس^۲؛ نمای شهر؛ رود خازریا بومادوس؛ حاجی جرجیس‌آقا؛ شهر گرمیس؛ ویرانه‌های نینوا؛ ورود به موصل.

۲۱ اکتبر

ما با غم و اندوه بسیار با بسیاری از دوستان خدا حافظی کردیم^۳ و حدود ساعت شش

۱. در متن اصلی سفرنامه، فصل‌ها با شماره دوازده شروع می‌شود و تا فصل نوزده ادامه می‌یابد (۸ فصل)،

اما در اینجا برای اینکه سفرنامه شکلی مجزا و جداگانه به خود بگیرد، با فصل اول شروع شده است. [۱]

۲. لیکوس (Lycus): این رود را با زهاب سفلی تطبیق می‌کند و بعضی آن را زهاب [زاب] کوچک نامیده‌اند (پیرنیا، ۱۳۹۱: ج ۲/۱۱۴۰)؛ برای اطلاع از مسیر سرچشمه رودخانه زاب از ایران به عراق، رک:

گردها، ترک‌ها، عرب‌ها، سیسیل جی. ادموندز، ص ۲۶. [۱]

۳. بخشی از شرح ماجرای سفر ریچ در جلد اول سفرنامه‌اش کامل آمده است؛ برای اینکه خوانندگان در جریان مسیر و دلیل سفر ریچ قرار بگیرند، جمع‌بندی ادموندز می‌تواند نقشه سفر او را به خوبی باز نماید: «جناب کلودیوس جیمز ریچ، نماینده مقیم کمپانی هند شرقی در بغداد، با قبول دعوتی از جانب محمود

و نیم صبح سوار بر اسب هایمان، از باغ دوست عزیز و مهربان خود پاشا^۱ خارج شدیم و از حومه ناهموار دشت سلیمانیه، از کنار روستای بزرگ آق بولاغ^۲ گذشتیم که در طرف چپ ما قرار می گرفت. کل دشت در این قسمت نسبت به ضلع غربی آن مرتفع تر است و بیش از نیمی از مسیر به سمت تپه های مقابل، شیب پیدا می کرد. حدود یک مایل و نیمی سلیمانیه^۳، به

پاشای بابان در آوریل ۱۸۲۰ بغداد را با همسرش و به همراه عده قابل توجهی از محافظان هیئت نمایندگی (رزیدنسی) و خدمتکاران ترک کرد و از طریق دلی عباس، طوز خورماتو، طوق (دقوق)، لیلان و چمچمال در دهم مه به سلیمانیه رسید و در هفدهم ژوئیه در جست و جوی جایی خنک تر عازم نواحی کوهستانی شمال شرقی شد. این سیاحت او را از طریق سروچک به پنجوین و از آنجا به مریوان، سنه و بانه کشید. از راه آلان و شاربارتیریه سلیمانیه باز آمد (پانزدهم سپتامبر). سرانجام در بیست و یکم اکتبر با میزبانانش بدرود گفت و با واسطه دربند بازیان و گذشتن از شوان به آلتون کوپری آمد و از راه اصلی به اربیل و اسکی کلک و سرانجام به موصل رسید (سی و یکم اکتبر). چهار ماه زمستان را در ناحیه موصل به سر آورد و در سوم مارس ۱۸۲۱ با کلک از دجله به بغداد بازگشت. ریج آثار متقدمین را خوب خوانده بود، وی کاشفی خستگی ناپذیر و ناظری تیزبین بود. گزارشش منبعی سرشار از اطلاعات جغرافیایی و تاریخی و باستان شناسی درباره همه مناطقی است که از آن ها گذشته است» (ادموندز، ۱۳۶۷: ۳۱). [۱]

۱. Pasha: «در تداول ترکان عثمانی صاحب رتبه پاشایی و آن رتبه ای از مراتب کشوری و لشکری است. سلاطین عثمانی به انتقام از سلاطین صفویه که کلمه سلطان را به تحقیر به صاحب منصبان خود اطلاق می کردند، عنوان پاشا را که همان پادشاه است به زیردستان خود دادند» (معین، ۱۳۸۸: ج ۱/ ۵۱۰)؛ در همین ارتباط نیبور می نویسد: «معروف است که تاتارها حاکم خود را خان و ترک ها حاکم خود را سلطان می نامند؛ از این روی به نظر می رسد که حکام مغرور ایرانی که خودشان را شاه و پادشاه می نامیدند، به افراد بلند پایه خود عنوان افتخاری خان و سلطان داده اند تا خودشان را که فرمانده تعداد زیادی خان و سلطان بودند، در چشم رعیت شان بزرگ تر جلوه بدهند» (نیبور، ۱۳۵۴: ۵۰). توضیح در ارتباط با پاشای مذکور در متن: «ریج که به مدت چهار ماه به عنوان میهمان محمود پاشا (۱۸۱۳-۳۴)، پسر عبدالرحمان پاشا، در سلیمانیه بود گزارش مبسوط و جاندار از دربار امیر بابان آن ایام به دست می دهد: دسیسه های عثمان پاشای بغداد و شاهزاده ایرانی حاکم کرمانشاه و اختلافات خانوادگی ناشی از این دسیسه ها و شخصیت ها و صاحب منصبان مختلف حکومتی و عروسی ها و عزاها و رقص ها و بازی های ورزشی نظیر شمشیر بازی و تیراندازی و جنگ سگ ها و کبک ها و مسابقات اسب دوانی و زور آزمایی» (ادموندز، ۱۳۶۷: ۶۸). [۱] برای تفصیل بیشتر درباره محمود پاشا، رک: سفرنامه ریج، جلد اول، ص ۳۷.

۲. Ak Boolak: همچنین آبلاغ (نابللاغ). [ع]

۳. مایل (میل): میل واحد طولی است که مثل واحد طول فرسخ در ایران، در شهرها و استان های مختلف اندازه های مختلفی دارد. هر میل روم قدیم ۱۵۰۰ متر بوده است. امروز در کشورهای انگلوساکسون هر میل ۱۶۰۹/۳۴ متر است (نیبور، ۱۳۵۴: ۳۱). [۱]

رودخانه تانجرو^۱ یا سرچنار^۲ رسیدیم که در راه بغداد از آن عبور کرده بودیم، ولی اکنون فقط نهری از آن باقی بود، باین حال، بستر آن کمتر از صد یارد^۳ نیست. در سمت راست آن روستای الیاسه^۴ قرار داشت. پس از گذشتن از روستای بزرگ باوین مرده یا پدرمُرده^۵، ساعت نه و بیست و پنج دقیقه به روستای کیله سپی یا تپه رش^۶ رسیدیم که کمی پایین تر از تپه ای قرار داشت که در آمدنمان از بغداد به سلیمانیه، بر آن اردوزده بودیم. ما برای گذراندن روز، به رغم شرایط نامناسب روستا، در آنجا توقف کردیم. دهقانان همگی مشغول برداشت محصول پنبه بودند که چشم انداز زیبایی را پدید آورده بود. زمین های این منطقه با نهر کوچکی سیراب می شود که به طرف جنوب و متمایل به شرق جریان دارد و به رودخانه تانجرو می ریزد. [کوه] گودرون^۷ در این نقطه، درست روبه روی ما، دیواری از صخره را تشکیل می داد و به سمت شمال غربی و جنوب شرقی متمایل می شد. سلسله تپه های غربی حدود یک یا یک و نیم مایل دورتر دیده می شد که به ستیغ یا خطی سنگی محدود می شد که با امتداد تپه ها به سمت جنوب، ارتفاعش اوج می گرفت. صخره ها نیز در کناره های تپه ها با درزهای ترک خورده نمایان بودند و این تپه ها می رفتند که فرو بریزند. در سمت شمال، در فاصله دویا سه مایلی، از این تپه ها زنجیره کم ارتفاعی جدا می شود که به گودرون می پیوندد و به نظر می رسد در آن جهت دره سلیمانیه را نزدیک می کند. روی این زنجیره کم ارتفاع، کوه و بقایای گلوانان^۸ قرار دارد. کمی دورتر، در پشت گودرون، صخره های عظیم و برهنه کورکور^۹ ظاهر می شوند.

۱. Tanjeroo: تانجرو.

2. Sertchinar

۳. Yard: واحد طولی که در آمریکا و انگلستان به کار می رود و ۹۱۴۴ میلی متری یا ۳ فوت است (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۵/۲۳۶۷۰). [ا]

۴. Eliaseh: یا قلیاسان [ع]

۵. Bavun Mirdeh, or Father-is-dead: باوه مرده [ع]. «باوان / باوه» در کردی به معنای پدر است. [ا]

۶. Kelespee or Teperesh: کیله سپی یا تپه ره ش.

۷. Goodroon: پیره مه گروون. سالنامه های قدیم ترکی نام این کوه را «پیر عمر گودرون» ضبط کرده اند، اما کردها همیشه از آن به لفظ «پیره مه گروون» یاد می کنند، که گویا در اصل «پیری مه گودرون» (Pir-i-ma Guadrin) بوده است (ادموندز، ۱۳۶۷: ۲۴). [ا]

۸. Kerwanan: یکی از جاده های بین سلیمانیه و کوی سنجاق، از گلوانان می گذرد و به موازات گودرون در منطقه سوردش ادامه دارد و فاصله آن چهارده ساعت است. [ا] امروزه روستای این برآمدگی «کرمکانی» نامیده می شود. [ع]

۹. Koorkoor: کورکور.

درجه حرارت: دو بعد از ظهر، ۸۵ درجه؛ ساعت ده شب، ۵۹ درجه.^۱

۱۲۲ اکتبر

ما امروز صبح ساعت شش و بیست دقیقه سوار شدیم و راه افتادیم و برای اینکه در باتلاق گیر نیفتیم، مجبور شدیم مقدار زیادی به سمت شمال غربی برویم. هوا هنگام طلوع خورشید، بسیار سرد بود. اندکی بعد از ساعت هفت، به کوه تاسلوجه^۲ رسیدیم؛ جایی که ردیف تپه‌ها از همه جا وسیع‌تر و پست‌تر است و برآمدگی سنگی، که در خلال امتداد دیگر رشته‌ها ظاهر می‌شود، در آن دیده نمی‌شود و افزایش ارتفاع آن در بالای دشت به سمت جنوب شرقی، احتمالاً ناشی از پایین رفتن دشت در آن جهت به سمت رودخانه دیاله است. دشت بازیان^۳ هم همین‌طور است؛ بعد از صعودی بسیار کُند که حدود هشت ساعت وقت برد، به داخل آن پایین آمدیم. این دشت در مرکز، با رشته‌تپه‌های پست‌تری نسبت به قره‌داغ^۴ مجزا می‌شود و به نظر می‌رسد کمی به سمت جنوب مسیر ماکشیده شده باشد. ترکیب آن ماسه سنگ است و لایه‌های آن به سمت شرق بالا می‌آید و به سمت غرب متمایل می‌شود. ما در همین حوالی با مردانی ملاقات کردیم که گُره‌اسبی را برای فروش، از کرکوک به سلیمانیه می‌بردند. خیال گرفتنش به سرم زد، آن را معامله کردم و در نهایت با صد و پنجاه قروش^۵ خریدم. این معامله ما را معطل نکرد؛ زیرا مردان به عقب برگشتند و حین راه رفتن با ما معامله کردند.^۶

۱. فرمول تبدیل فارنهایت به سانتی‌گراد، به این ترتیب است: $[۵ \div ۹] \times ۵۹ = ۳۲$ - درجه حرارت مدنظر؛ برای مثال درجه حرارت بالا یعنی ۸۵ درجه، چنین محاسبه می‌شود: الف) $۸۵ - ۳۲ = ۵۳$ ب) $۵۳ \times ۵ = ۲۶۵$ ج) $۲۶۵ \div ۹ = ۲۹$ [۱].
۲. Taslujee: تاسلوجه.

3. Bazian

۴. Karadagh: قره‌داغ؛ «قره‌داغ به معنی سیاه‌کوه لفظی ترکی است (به گردی کنه‌ره‌ش) و این لفظ در سخن از نخستین رشته‌کوه آن، به طول ۷۰ مایل، صدق می‌کند. در پاره‌ای جاها نام‌های محلی دارد مانند: کوه پایکولی، کوه سگ‌رَمه، و کوه هنجیره در آن سوی دربند بازیان قناسه (Qenase) خوانده می‌شود» (ادموندز، ۱۳۶۷: ۲۴). [۱]

۵. Piastres: ارزش قروش در این دوره بین دو تا دو و نیم شیلینگ است. [ه.ر.]. پیاستر: غروش، قروش. نام پولی خاص کشور عثمانی؛ سکه سیمین اسپانیولی (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۴/۵۸۷۲). [۱]

۶. تخته سنگ عمودی‌ای که من در سلیمانیه زاویه سمت آن را مشاهده کردم و در مجله نجومی‌ام با

در ساعت ده و بیست و پنج دقیقه به سمت جنوب غربی، به روستای درگزین^۱ پیچیدیم. تپه‌هایی که دشت را تقسیم می‌کنند، باعث خمیدگی مشابهی می‌شدند و به تدریج به پایان می‌رسیدند. درگزین در زیر رشته تپه کوچکی قرار دارد که از نزدیک در بند می‌آید و به سمت تپه‌هایی می‌رود که دشت را تقسیم می‌کنند. اگرچه قبل از رسیدن به آنها، خاتمه می‌یابند و دهانه‌ای در بخش غربی دشت بازیان باقی می‌گذارند. ده دقیقه قبل از ساعت یازده، به روستا رسیدیم و در مکان قدیمی قبلی مان، خیمه‌های خود را برپا کردیم.

ساکنان کل روستاهایی که ما از آن رد می‌شدیم در حال جمع‌آوری پنبه بودند؛ منظره‌ای بسیار دلپذیر، شاد و حتی بدیع بود، زیرا جز در مواقعی مانند امروز، راه‌ها در سراسر شرق، بسیار ساکت و خلوت‌اند. مردم درگزین، در اصل ترکمن هستند و هنوز زبان خود را حفظ کرده‌اند و ظاهرشان به اندازه کافی از دهقانان گرد متمایز است. خوشحالم از بیان اینکه دوست بسیار خوب ما، عمرآقا، هنوز مهماندار ماست. من از دولت سلیمانیه درخواست کردم برخی دهات را که بی‌شرمانه از او ضبط کرده بودند، مسترد دارند. آنها به من قول دادند که این کار را انجام خواهند داد و عمرآقا باقی ماند تا آنها را بازپس بگیرد، اما بیشتر افراد خود را همراه من فرستاده است. حدود دویست نفر به او وابسته‌اند و از او حمایت می‌کنند. خانواده فردی مانند او در کردستان، به زودی تبدیل به یک قبیله می‌شود. دو نفر از مردان او، فقیه قادر و عبدالرحمان،^۲ علاقه زیادی به من داشتند؛ هر جا می‌رفتم همراه من بودند و همه حرکاتم را با اشتیاق دنبال می‌کردند. اگر توقف می‌کردم، هر دو در یک لحظه کنار من می‌ایستادند. اگر به چیزی نگاه می‌کردم، گوش‌هایشان را تیز و به صورتم نگاه می‌کردند و بعد به سمتی که نگاه می‌کردم. آنها در واقع همچون سایه‌های من بودند.

عنوان اردلان (Ardalan) آمده است، در سمت راست ما در جهت شمال غربی بود. این تخته سنگ بر بالای تپه‌هایی است که مرز غربی دشت یا دره سلیمانیه را تشکیل می‌دهند.

۱. Dergezeen: ده‌رگه زین. ده‌رگه زینسی هم می‌هوند و ده‌رگه زینسی باباعه‌لی، دو روستای بخش بازیان، از توابع سلیمانیه. [۱]

۲. Faki[h] Kader and Awraman: ده‌وره حمان / ده‌وره حمان. درباره فقیه (فه‌قن) قادر، رک: سفرنامه

ریج، صص ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۰۲.

امشب عبدالله^۱، کوچک‌ترین پسر عمرآقا، که هفت سال دارد، تنهایی با پسر بچه‌ای هم‌سن و سال خودش، از سلیمانیه به خیمه‌گاه ما آمد. از پدرش خواسته بود اجازه دهد با ما بیاید. در این حین که او را با حرف خود مشغول کرده بود و داشت صبحانه می‌خورد، به آرامی باروبندیل خود را بست و اسبش را زین کرد و در یک مرحله توانست مسیر را طی کند، در حالی که ما آن را در دو مرحله پیموده بودیم.

درجه حرارت: شش صبح، ۵۶ درجه؛ ساعت دو بعد از ظهر، ۸۴ درجه؛ ساعت ده شب، ۶۴ درجه.

۲۳ اکتبر

امروز صبح ساعت شش و نیم راه افتادیم و از دره‌ای که با رشته‌تپه‌های کوچک، پشت درگزين تشکیل شده بود، و از دره مشابه دیگری گذشتیم که از دربند به سمت شمال غربی می‌آمد و به طرف بازیان ادامه داشت. ساعت هفت و بیست دقیقه از دربند گذشتیم. لایه‌های کوه از هر طرف خم شده‌اند، گویی قصد دارند گذرگاهی را شکل دهند. درست در بیرون گذرگاه، لایه‌ای از سنگ به موازات کوه بالا می‌رود که گویی بخشی از فروریختگی آن است و دورتر از اینجا، در پای کوه که امتداد قره‌داغ^۲ است، تخته‌سنگ‌ها به طرز عجیبی خمیده و مارپیچ هستند. در دهانه گذرگاه، ویرانه کوچک مربع‌شکلی

۱. Avla: «عه‌ولا/نه‌ولا»، تلفظ کردی کلمه عبدالله است؛ با توجه به اینکه ریچ به زبان کردی تسلط داشته، برخی اسامی را با تلفظ کردی ثبت کرده و برای توضیح شکل‌های خلاصه‌شده نام‌ها در میان کردها و تفاوت صورت خلاصه‌شده با اصل اسم‌ها رک: کتاب کردها، ترک‌ها عرب‌ها از سیسیل جی ادموندز، صص ۵۴-۵۵. [۱]

۲. قره‌داغ تا دربند بازیان امتداد می‌یابد و از آنجا فاصله کمی مستقیم مانند دیوار، به سمت غرب می‌رود و تپه چرملا (Tchermala) را تشکیل می‌دهد. پس از آن بیشتر به سمت غرب می‌رود و خالخالان (Khalkhalan) را شکل می‌دهد. در تمام طول مسیر، از سگرمه (Seghirmeh) ارتفاع قرداغ که بسیار مرتفع و بر فراز همه کوه‌های دوردست است، گاهش می‌یابد. چرملا و خالخالان چندان قابل توجه نیستند. آنها گروهی به نظر می‌رسند و پهلوهایشان بسیار شبیه‌دار است. به زودی این ردیف تپه‌ها تمام یا محو می‌شوند. آقجَلَر (Aghjalar) ناحیه‌ای خارج از چرملاست که به رودخانه کوی سنجاق می‌رسد و شامل ده روستا است.

مانند دژ وجود داشت که اخیراً در آن چاهی با ردیفی از سنگ‌های بسیار بزرگ چیده شده کشف شده است.

از گردنه در بند در جهت جنوب غربی پیش رفتیم. در پیش ما، خط شیاردار تپه‌های کیشه‌خان و قره‌حسن^۱ کمی به طرف جلو بالا رفته بودند و به سمت شمال غرب و جنوب شرق امتداد داشتند. در سمت راست، سطح منطقه به یک باره ناهموار و صعب می‌شد، گویی به عمق بیش از صد پایی سقوط کرده بود و به سبب ضلع‌های موازی ماسه‌سنگ‌ها روی شکاف‌های همانند اختلاف عجیبی مشخص شده بود که همگی از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده بودند و مانند همه لایه‌هایی که اخیراً از کنار آن گذشته بودیم، به سمت شرق بالا می‌رفتند و با شیب بسیار تند، به سمت غرب پایین می‌آمدند. ته این گودی دوباره با جریان آب شکافته و بریده شده بود و در بسیاری از آنها می‌شد نیترات سدیم پیدا کرد. رنگ خاکش هم قرمز بسیار تیره بود. ساعت هفت و نیم به سوی آن سرازیر شدیم و تا پایان سفر امروز راه را ادامه دادیم.

بعد از کمی به روستای کوچک شیخ ویسی^۲ در بخش شوان^۳ آمدیم و در اینجا متوجه

۱. Gheshee Khan and Kara Hassan. «قره‌حسن (با ۱۴۰۰۰ نفر جمعیت) در جنوب شوان و شرق قضای مرکزی کرکوک واقع است. از حدود پنجاه و پنج روستا، هفت روستا به خاندان جافتاده‌ای موسوم به سادات قره‌حسن و پنج روستا به سادات برزنجی (کائی‌گوه) و حدود بیست روستا به طالبانی‌ها تعلق دارند. بقیه یا متعلق به ملاکینی هستند که در محل سکونت ندارند یا از آن خود روستاییان غیر وابسته به عشیره‌اند. چهار روستا ترکمان‌نشین‌اند: ۱. لیلان ۲. یحیی‌آوا ۳. ترجل ۴. قره‌لو» (ادموندز، ۱۳۶۷: ۲۹۶-۲۹۵). [۱]

2. Sheikh Weisi

۳. Shuan: «شوان (با ۱۱۰۰۰ نفر جمعیت) برکنارهٔ چپ زاب، در شرق آلتون‌کوپری واقع است. چشم‌انداز محل در بخش‌های کوهپایه‌ای جنوب بسیار سخت و تهدیدکننده است. چشم‌انداز از درهٔ زاب ورم می‌کند و در جلگه‌های بلند و بی‌درخت و چروکیده شکل می‌بندد و در خرپشته خلخالان ارتفاع آن به حدود ۳۰۰۰ پا می‌رسد، سپس باز به سوی درهٔ خاسه و دشت کرکوک فرود می‌آید. پرآب و برای چراگاه گوسفند بسیار مناسب است. درست در نزدیک رودخانه رشته‌روستاهایی است که به شیخ بزینی‌ها تعلق دارند؛ این روستاها تا یک چند جزء سلیمانیه شدند. در بقیه ناحیه شوان‌ها سکونت دارند... شوان به سه گروه تقسیم می‌شود: ۱. کشک، که در چهل و پنج روستا سکونت دارند، اما فقیرتر و ضعیف‌تر از دیگران هستند؛ ۲. سرخاسه گولون کیوه، با شش روستا؛ و ۳. سرخاسه یخته‌کان، با پانزده روستا. دوتای آخر چنان‌که از نامشان پیدا است، در جنوب و نزدیک رودخانه‌اند» (ادموندز، ۱۳۶۷: ۲۹۵). [۱]

شدیم که کمی از مسیر خود خارج شده‌ایم و برای اینکه راه درست خود را بازیابیم، ۴۵ درجه به طرف جنوب غربی پیچیدیم.

درختچه‌های خرزهره^۱ زیادی را در کنار نه‌های کوچک دیدیم و یک ربع به ساعت نه، به جاده اصلی خود رسیدیم. زمین اطرافمان ظاهر بسیار عجیبی داشت، گویی با خطوط مورب موازی متشکل از لایه‌های ماسه سنگ ترک خورده طراحی شده و کمی از سطح پوسته خاک بیرون زده بود.

ساعت ده و نیم به روستای بزرگ غزالان^۲ رسیدیم و تعدادی یهودی را در آنجا دیدیم. ظاهراً مردم این بخش از نواحی چراغ سوندران یا خاموش کننده نور باشند.^۳ بلافاصله پس از خروج از این روستا، دوباره سربالایی شروع شد و راهمان بسیار منقطع و ناهموار بود. ساعت دوازده و ده دقیقه به محل استراحت خود در روستای گولوم‌کوه^۴، در بخش شوان رسیدیم. پنج ساعت و چهل دقیقه در راه بودیم و سفر روزانه بسیار ناخوشایندی را در مسیرهای بسیار سخت و از میان منطقه مخوفی طی کردیم. تپه‌های کرکوک^۵ از اینجا مانند فلاتی هموار ظاهر می‌شدند که پله پله و شیاردار به طرف دربند پایین می‌رفتند.

درجه حرارت: شش صبح، ۶۲ درجه؛ ساعت دو بعد از ظهر، ۸۴ درجه؛ ساعت ده شب، ۶۴ درجه.

۲۴ اکتبر

طبق معمول حدود ساعت شش و ربع سواره راه افتادیم و از دره باریکی که روستای گولوم‌کوه در آن واقع است، بالا رفتیم. زمین منطقه اکنون مخلوطی از خاک و شن شده است.

1. oleander

۲. Ghezalan: صحیح آن «غزاوان» است، همان طور که در نقشه‌های امروزی آمده است. [ع]

۳. Sonderans, or light- extinguishers. رک: به یادداشت جلد اول، ص ۴۳. [آ]

۴. Ghulumkowa: این کلمه همان چیزی است که در متن آمده است و در نقشه‌های امروزی غولام کاوا (Ghulam Kawa) آمده که به تلفظ گُردی (گولونکره) نزدیک است و در سفرنامه المنشی البغدادی به نام «کله‌کوه» آمده است. منشی نام روستا را (کل کبود) ذکر کرده و ریچ در سفرنامه خود به این اسم اشاره‌ای نکرده و ما بررسی نکردیم و در نقشه‌ها آن را نیافتیم، ظاهراً نام چیزی جز ترجمه به گولونکره نمی‌تواند باشد. [ع]

5. Kerkook

و ظاهراً لبه‌های ماسه سنگ‌هایی را که دیروز در هر فرورفتگی می‌دیدیم پوشانده است و رنگ خاک مثل قبل قرمز نیست.

با این حال، کل ناحیه هنوز در میان تپه‌های کوچک قرار دارد، طوری که معتقدم کل این پهنه سنگریزه‌ای به دره‌های عمیق و تند سرازیر می‌شود. گاهی با جریان‌های آب، تا عمق شصت پایی بریده می‌شوند و در چنین جاهایی خاک به تنهایی نمایان است؛ یعنی در آن عمق هم هیچ ماسه سنگی دیده نمی‌شود. سنگ‌هایی که من عمدتاً تشخیص دادم ماسه سنگ، مرمر یا گچ و سنگ آهک بودند. از دو آب‌کنند بسیار عمیق و تا حدی صعب‌العبور که سربالایی آنها بیشتر از سرازیری شان بود گذشتیم و کمی بعد به روستای گولوم‌کوه رسیدیم. ما هنوز در بخش شوان هستیم که تحت نظارت نوعی قانون ارضی بود که من نمی‌توانم دقیقاً از آن سردر بیاورم: زمین به کرکوک تعلق داشت، اما دهقانان به کردستان. این منطقه گاهی به سلیمانیه و گاهی به کوی سنجاک^۱ وابسته است.

مسیرمان از گولوم‌کوه، در امتداد بلندی‌های این ناحیه پرگودال و تپه‌ای است که مشابه و در واقع ادامه همان قره حسن است، ولی اکنون ظاهری بسیار سوخته و عریان دارد و جز چند درخت میوه که اینجا و آنجا در گودال‌ها دیده می‌شود، هیچ نمای سبزی در هیچ جهتی دیده نمی‌شود. اغلب به دره‌های زیبای کردستان می‌اندیشیدیم که حتی در برگریزان فصل پاییز هم زیبا بودند. پیرگودرون هنوز سرش را از دوردست بلند کرده بود.

همه رودهای مسیر دیروز و امروز در سمت چپمان جریان داشتند. در ساعت هفت و نیم راه کمی در جهت جنوب، به طرف کرکوک متمایل شد. بلافاصله بعد از ساعت هشت، مجبور شدیم برای تعویض نعلی که از اسبم افتاده بود، توقف کنیم. خالخالان و کوی سنجاک در جهت شمال ما قرار می‌گرفتند. ساعت هشت و نیم دوباره راه افتادیم. زمین اکنون کمتر ترک خورده بود یا شکاف‌های آن کمتر از قبل بود. ساعت نه و چهل و پنج دقیقه به روستای ققار^۲، محل استراحت امروزمان رسیدیم. دهقانان اغلب در اطراف روستا در خیمه هستند. در اینجا زمین‌ها و ساکنانش، هر دو متعلق به

۱. Keuy Sanjiak: کوی سنجاک (کوی سنجق) یا به زبان کردی «کویه»، از توابع استان اربیل در کردستان عراق است. [۱]

کرکوک اند. مشخصاً با کردستان خدا حافظی کرده ایم. مدت زمان سفر امروزمان، سه ساعت و سی و پنج دقیقه بود.

عمرآقا دیشب از سلیمانیه نزد ما آمد و گفت عثمان بیگ سرانجام رضایت داده است که به کوی سنجاق برود. بیچاره عمرآقا در درخواست خود مبنی بر استرداد روستاهایش موفق نشد و همه مردان و خانواده اش را جز زنان با خود آورده است. من هنوز هرکاری که از دستم بر بیاید، برایش انجام خواهم داد. درجه حرارت: شش صبح ۵۰ درجه؛ ساعت دو بعد از ظهر، ۸۸ درجه.

۲۵ اکتبر

امروز صبح ساعت شش راه افتادیم. مسیرمان ۳۰ درجه به طرف شمال غربی بود. به دره ای سررازی رسیدیم که در آن رودی جاری بود که روستاهای زیادی را سیراب می کرد و آسیاب های متعددی را که بالای آنها برج های کوچک مربع شکل بود به کار می انداخت و هریک از آنها در میان دسته ای از درختان بودند و از دور به کلیساهای روستا می ماندند. پس از آن دره، به تدریج به سمت دشت سررازیرو پهن می شد، به گمانم نام دشت گوک دره^۱ باشد. رود مذکور در نهایت به کوپری سو^۲ می ریخت. از روستاهای زیادی گذشتیم که در بین آنها، یکی به نام عمر بیگ کوی^۳ بزرگ بود. اکنون وارد دشت وسیع زیبایی شده بودیم که گرچه هنوز خاکش پوشیده از سنگریزه بود، اما به اندازه کافی در آن کشت شده بود. کل زمین ها مزارع ذرت بود. دهکده های بزرگ پراکنده ای در هر طرف دیده می شد؛ یکی از آنها در ورودی دره به دشت قرار داشت که تپه دست ساز کوچکی نزدیک آن بود، اما نامش را نتوانستم بفهم. تپه های قیزبیر^۴ در مقابل ما قرار داشتند، از سمت چپ گسترده شده بودند

1. Gieuk Dereh

2. Kiupri Soo

3. Omar Bey Keuy

۴. Kizbeer: در متن گاه «قیزبیر» و گاه «کیبیر» آمده و بر اساس شرح نویسندگان چنین برمی آید که منظور او تپه های «آوانه داغ» است که زنجیره ای است مستقیم به موازات جاده آلتون کوپری؛ کویر در شرق «قره چوق داغ» امتداد می یابد. مردم امروز آن را «زورکه زرا» می نامند و این تعبیر بیشتر توصیف است تا نام. [ع]

ودشت تا پای آنها امتداد داشت، سمت راست ادامه ناحیه ای شیب دار و ناهمواری بود که به تازگی آن را ترک کرده بودیم.

ساعت ده و نیم از روستای گوک تپه^۱ گذشتیم. در سمت چپ تپه دست ساز بسیار بزرگی قرار داشت که در جهت غرب بود و کمتر از یک مایل از جاده فاصله داشت. این تپه مانند هرم ناقصی بود و هرمی پایین تر از آن در شمال غربی طرح ریزی شده بود که کاملاً بابل می نمود. حدود نیم ساعت بعد، از تپه کوچک دیگری که نزدیک راهمان بود گذشتیم و در اواسط روز به آلتون کوپری^۲ رسیدیم. روز خیلی گرم بود و منزلگاه بسیار طولانی تر از آنچه انتظار داشتیم. شش ساعت و نیم برای پیمودنش وقت گذاشتیم.

از زمینی پوشیده از سنگریزه های بزرگ به سمت رودخانه^۳ سرازیر شدیم، بسترو سنگ های رودخانه نیز از به هم پیوستگی سنگریزه ها تشکیل شده بود. شهر تا وقتی به آن وارد نشوید، دیده نمی شود. در ساحل جنوبی، گروه بزرگی از توپخانه ها و توپ اندازها اردو زده بودند که تازه از قسطنطنیه برای خدمت پاشای بغداد آمده بودند. چهار دسته بودند؛ یک گروهان توپچی، پانزده عراده توپ و پانصد شترانبار مهمات. از روی پل مرتفع بسیار شیب داری که اخیراً تعمیر شده است گذشتیم و سپس از شهر و از روی پل دیگری عبور کردیم و در مکانی مسطح نزدیک شمال غربی یا سمت راست خیمه زدیم.

۱. Gieuk Tepah: امروزه جز تپه کوچکی به نام گوگ تپه اثری از این روستا باقی نمانده است. از توصیف نویسنده برمی آید که این روستا در نزدیکی روستای اکنون موجود «گوکجه» بوده است. [ع]

۲. Altoon Kiupri: درباره موقعیت، جمعیت و وجه تسمیه این ناحیه، ادموندز چنین توضیح داده است: «ناحیه آلتون کوپری (با ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت) برکناره چپ، در هر دو سوی شاهراه کرکوک-اربیل واقع است. بخش اصلی شهرکی که نام خود را به ناحیه داده بر جزیره ای در وسط رود بنا شده است. آلتون کوپری به معنی زربینه پل است: بنا بر روایتی نامش از نام بانویی به نام آلتون (زر) گرفته شده که دو پل به فرمان او یا به خاطر او ساخته شده؛ روایتی دیگر نام پل را به طعن به حیف و میل پولی اسناد می دهد که در بنای پل صرف شده است. عرب ها آن را القنطره و کردها آن را پرد می خوانند، که هر دو به معنای پل است. این محل یکی از مراکز مهم کلک رانی است. جز خانواده های کرد بیگ زاده که مدعی اند از اشنوی نزدیک ارومیه آمده اند، و حدود چهل خانواری از گردان صالحی و چند خانواری عرب، جمعیت آلتون کوپری را ترکمانان سنی مذهب تشکیل می دهند» (ادموندز، ۱۳۶۷: ۲۹۵-۲۹۴). [ا]

۳. ابوالفدا در دوران قدیم آلتون سو (Altoon Soo) یا آلتون کوپری (Altoon Caprus) را زاب کوچک نامیده است.